

گرایش قهقرائی در سوسیال دمکراسی روسیه

هیئت تحریریهٔ رابوچایا میسل ضمیمهٔ جداگانه‌ای همراه با رابوچایا میسل (سپتامبر ۱۸۹۹) منتشر کرده است، که (از طرف هیئت تحریریه) هدف آن «رفع ابهامات و پندارهای غلطی که در مورد گرایش رابوچایا میسل (مانند «کناره‌گیری از سیاست» ما) وجود دارد»، تعیین گشته است. ما بسیار خرسندیم که بالاخره رابوچایا میسل مسائل برنامه‌ای را پیش می‌کشد، که تاکنون سعی در چشم‌پوشی از آنان می‌کرده است، لیکن ما شدیداً برعلیه این گفته که «رابوچایا میسل گرایش کارگران مترقی روسیه است» (همانطوری که هیئت تحریریه در مقاله فوق متذکر شده) معترضیم. در حقیقت، اگر رابوچایا میسل می‌خواهد آن راه منظور شده (و تاکنون فقط منظور شده) در آن نشریه را بپیماید، این بدین معنی است که برنامه تنظیم شده از طرف پایه‌گذاران سوسیال دمکراسی روسیه، برنامه‌ای که تا این تاریخ تمام سوسیال دمکراتهای فعال در روسیه طرفدار آن بوده‌اند، را به اشتباه درک کرده، و نیز بدین معنی است که او نسبت به سطح رشد تنوریک و عملی‌ای که تا به حال به وسیلهٔ سوسیال دمکراسی روسیه به دست آمده، گامی به عقب برمی‌دارد.

گرایش رابوچایا میسل در مقاله اصلی ضمیمهٔ جداگانه تحت عنوان «واقعیت ما» (به امضای: ر.م.) که ما می‌بایستی مفصلاً آن را تحلیل کنیم، به تفصیل بیان شده است. از همان آغاز مقاله مشاهده می‌شود که ر.م. توصیف کاذبی را از «واقعیت ما» عموماً، و از جنبش طبقهٔ کارگر ما خصوصاً، به دست می‌دهد، که او درک بی‌نهایت محدودی را از جنبش طبقهٔ کارگر بیان داشته و به چشم‌پوشی نسبت به اشکال عالیتری از آن جنبش، که تحت رهبری سوسیال دمکراتهای روسیه پا به عرصه نهاده است، تمایل دارد. ر.م. مشخصاً در آغاز مقاله‌اش می‌گوید «جنبش طبقهٔ کارگر ما در درون خود نطفه‌های متنوع‌ترین اشکال تشکیلاتی»، از مجمع‌های اعتصابی گرفته تا انجمنهای علنی (که قانونی هستند)، را دارا می‌باشد.

خواننده محیرانه می‌پرسد «فقط همین؟». مطمئناً ر.م. می‌بایستی متوجه بعضی اشکال عالیتر، و پیشرفته‌تر تشکیلات جنبش طبقهٔ کارگر در روسیه شده باشد! از قرار معلوم او نمی‌خواهد متوجه این موضوع گردد، زیرا در صفحهٔ بعد، او ادعای خود را هنوز به شیوهٔ برجسته تری تکرار می‌کند: «وظایف جنبش در لحظهٔ کنونی، آرمان واقعی طبقهٔ کارگر روسیه» از نظر او «تنزل دادن خود به اصلاح وضعیت کارگران به وسیلهٔ تمام طرق ممکنه می‌باشد»، و با این وجود تنها طریقهٔ برشمرده، مجامع اعتصابی و انجمنهای علنی می‌باشند! بنابراین چنین به نظر می‌رسد که جنبش طبقهٔ کارگر روسیه خود را به انجمنهای اعتصابی و علنی تنزل می‌دهد! ولی این دروغ محض است! از بیست سال پیش، جنبش طبقهٔ کارگر روسیه تشکیلاتی بس وسیع‌تر بنا نهاد، و اهداف جامع‌تر (که در ذیل به جزئیات آن اشاره خواهد شد)، در مقابل خود قرار داد. جنبش طبقهٔ کارگر روسیه تشکیلاتی همچون دستجات مبارزهٔ سن پترزبورگ (۱) و کیف (۲)، اتحادیهٔ کارگران یهودی (۳)، و غیره را بنیان نهاد. ر.م. می‌گوید طبقهٔ کارگر یهودی «کاراکتر سیاسی ویژه‌ای» را دارا بوده و موردی است استثنائی. ولی این نیز دروغی بیش نیست؛ زیرا اگر اتحادیهٔ کارگران یهودی چیز «ویژه‌ای» می‌بود، به تعدادی از سازمانهای روسیه نمی‌پیوست که حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه را تشکیل دهد. بنیان‌گذاری این حزب بزرگترین گام جنبش طبقهٔ کارگر روسیه در پیوندش با جنبش انقلابی روسیه می‌باشد. این گام نشان می‌دهد که جنبش طبقهٔ کارگر خود را به انجمنهای اعتصابی و

علنی تنزل نمی دهد. چگونه ممکن است که سوسیالیستهای روسی که رابوچایا میسل را به رشته تحریر می آورند نمی خواهند این گام و اهمیت آنرا شناخته و درک نمایند؟ این بدین سبب است که ر.م. از آنجائی که اهداف سیاسی طبقه کارگر روسیه را نمی فهمد، رابطه جنبش طبقه کارگر روسیه را با سوسیالیسم و جنبش انقلابی درون روسیه درک نمی نماید. ر.م. می نویسد: «مشخصه ترین شاخص گرایش جنبش ما، البته، درخواستهای پیش گذارده کارگران است». ما می پرسیم: به چه مناسبت خواسته‌های سوسیال دمکراتها و سازمانهای سوسیال دمکراتیک شاخص جنبش ما قرار نگرفته‌اند؟ به چه مناسبتی ر.م. خواسته‌های کارگران را از خواسته‌های سوسیال دمکراتهای روسیه مجزا می نماید؟ ر.م. در تمام طول مقاله‌اش این تجزیه را به همان گونه که عموماً سردبیران رابوچایا میسل در هر شماره نشریه شان می کنند، انجام می دهد. برای اینکه ما این اشتباه رابوچایا میسل را توضیح دهیم لازم است که مسئله کلی رابطه سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر را روشن نماییم. در آغاز، سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر به صورت جدا از یکدیگر در کلیه کشورهای اروپائی وجود داشتند. در حالیکه سوسیالیستها جدا از جنبش طبقه کارگر قرار داشتند، و نظرات انتقادی خود را نسبت به سرمایه داری معاصر، سیستم اجتماعی بورژوائی تنظیم نموده و خواستار تعویض این سیستم با سیستمی عالیتر، سیستمی سوسیالیستی بودند، کارگران علیه سرمایه داران مبارزه می کردند و اعتصابات و اتحادیه‌های خویش را متشکل می ساختند. جدائی جنبش طبقه کارگر و سوسیالیسم ضعف و عقب ماندگی هر کدام را دامن می زد: تئوریهای سوسیالیستی بدون پیوند با مبارزه کارگران چیزی بجز نظرات تخیلی نبودند، آرزوهای خوشی که بر زندگی واقعی تأثیری نداشت؛ جنبش طبقه کارگر به صورت خرده، از هم گسیخته و بی آنکه اهمیت سیاسی ای به دست بیاورد باقی ماند، و از علم پیشرفته زمان خود بهره‌ای نبرد. بدین دلیل، در تمام کشورهای اروپائی، ما پیوسته میل فزاینده‌ای را برای پیوند سوسیالیسم با جنبش طبقه کارگر در یک جنبش واحد سوسیال دمکراتیک مشاهده می کنیم. زمانی که این پیوند به وقوع بپیوندد مبارزه طبقاتی کارگران شکل مبارزه آگاهانه پرولتاریا را برای رهائی از استثمار طبقات مالک به خود می گیرد، و به شکل عالیتری از جنبش سوسیالیستی کارگران - حزب مستقل سوسیال دمکراتیک طبقه کارگر تکامل می یابد. کارل مارکس و فردریش انگلس با جهت دهی سوسیالیسم به سوی پیوند به جنبش طبقه کارگر بزرگترین خدمات خویش را انجام دادند: آنان آن تئوری انقلابی را که لزوم این پیوند را روشن می ساخت به وجود آورده و به سوسیالیستها وظیفه سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریا را محول نمودند.

دقیقاً این همان پروسه‌ای است که در روسیه اتفاق افتاد. در روسیه نیز، سوسیالیسم که مدت مدیدی است وجود دارد، برای چندین دهه، در خارج از مبارزه کارگران بر علیه سرمایه داران، خارج از اعتصابات کارگران و غیره قرار داشته است. از یکسو، سوسیالیستها تئوری مارکس را درک نکرده و می پنداشتند که به روسیه نمی خورد؛ و از دیگر سو، جنبش طبقه کارگر در شکل جنینی خالص خود باقی ماند. زمانی که اتحادیه کارگران روسیه جنوبی در سال ۱۸۷۵ و اتحادیه کارگران روسیه شمالی در سال ۱۸۷۸ پدیدار گشتند، این تشکیلات کارگری طریقی را که از طرف سوسیالیستهای روسیه انتخاب گردیده بود، نگزیدند؛ اینان برای مردم خواهان حقوق سیاسی بودند، می خواستند مبارزه‌ای را برای به دست آوردن آن حقوق سازمان دهند، ولی در آن موقع سوسیالیستهای روسیه به غلط مبارزه سیاسی را انحرافی از سوسیالیسم می پنداشتند. به هر حال سوسیالیستهای روسی، به تئوریهای عقب مانده و اشتباه آمیز خود نچسبیدند. آنان به پیش رفتند، آموزشهای مارکس را قبول نموده، و تئوری سوسیالیسم

کارگری ای را که به شرایط روسیه منطبق باشد - تئوری سوسیال دمکراتهای روسیه - تدوین نمودند. بنیان نهادن سوسیال دمکراسی روسیه خدمت بزرگی بود که از طرف گروه آزادی کار، پلخانف، اکسلرد و رفقایشان* انجام گرفت. از زمان بنیان گذاری سوسیال دمکراسی روسیه (۱۸۸۳) جنبش طبقه کارگر روسیه - در هر تبلور وسیعترش - در کوشش خود برای پیوند به سوسیال دمکراتهای روسیه، به آنان نزدیک تر گردیده است. برای چنین پیوندی بنیان گذاری حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه (در بهار ۱۸۹۸) بزرگترین گامی بود که به جلو برداشته شد. در حال حاضر وظیفه اساسی سوسیال دمکراتهای روسیه و تمام کارگران آگاه روس، همانا تحکیم این پیوند، متشکل نمودن و استحکام حزب کارگری سوسیال دمکرات می باشد. آن کسی که خواهان درک این پیوند نیست، آن کسی که سعی می نماید به نوعی خط فاصلی مصنوعی میان جنبش طبقه کارگر و سوسیال دمکراسی در روسیه بکشد، نه تنها خدمتی انجام نداده، بلکه به سوسیالیسم کارگران و جنبش طبقه کارگر روسیه ضرر می رساند.

باری - ر.م. می نویسد: «تا آنجائی که خواسته‌های وسیع و خواسته‌های سیاسی مطرح است، فقط در میان بافندگان سن پترزبورگ ... در ۱۸۹۷ است که ما اولین مورد بسیار ضعیف آگاهی کارگران خود را که چنین خواسته‌های وسیع سیاسی را به پیش می گذارند می توانیم مشاهده نمایم». ما مجبوریم که دوباره متذکر گردیم که این بدون تردید ناصحیح است. در انتشار چنین ادعائی، هیئت تحریریه رابوچایا میسل، اولاً فراموش کردن تاریخ انقلابی روسیه و جنبش طبقه کارگر را که برای یک سوسیال دمکرات نابخشودنی است، و ثانیاً دید محدود غیرقابل بخشایش خود را از آرمان کارگران، برملا می سازد. کارگران روسی، خواسته‌های وسیعی را در اعلامیه مه ۱۸۹۸ گروه اتحاد مبارزه سن پترزبورگ در روزنامه سن پترزبورگسکی رابوچی لیستوک و رابوچایا گازتا، که آخری در سال ۱۸۹۸ از طرف سازمانهای پیشروی سوسیال دمکراتیک روسیه به عنوان ارگان رسمی حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه شناخته شده بود، به پیش کشیدند. رابوچایا میسل با چشم پوشی از این حقایق، به قهقرا رفته، این ایده را که از آن قشر پیشروی کارگری نبوده، بلکه قشر تحتانی و عقب مانده پرولتاریا را نمایندگی می کند، تماماً مورد تصدیق قرار می دهد (ر.م. خود در مقاله اش اذعان می کند که این نکته قبلاً به رابوچایا میسل گوشزد گردیده است). قشر تحتانی پرولتاریا تاریخ جنبش انقلابی روسیه را نمی داند، ر.م. هم نمی داند. قشر تحتانی پرولتاریا رابطه میان جنبش طبقه کارگر و سوسیال دمکراسی را نمی فهمد، ر.م. هم آنرا نمی فهمد. چرا چنین شد که کارگران روسیه در سالهای نود سازمانهای مخصوص خود را جدا از سوسیالیستها، آنطوری که در سالهای هفتاد کرده بودند، تشکیل ندادند؟ چرا آنان خواسته‌های سیاسی خود را جدا از سوسیالیستها به پیش نمی کشیدند؟ ر.م. ظاهراً دلیل را این می پندارد که «کارگران روسی هنوز برای این آمادگی ندارند» (صفحه ۵ مقاله اش)، ولی این توضیح صرفاً اثبات بیشتری است که ر.م. فقط سخنگوی قشر تحتانی پرولتاریاست. قشر تحتانی پرولتاریا، در دوران جنبش سالهای نود، از کاراکتر سیاسی آن آگاه نبود. معهدا، همه می دانند (و ر.م. نیز خود از آن سخن می راند) که جنبش طبقه کارگر در سالهای نود اهمیت سیاسی وسیعی به خود گرفت. و این بدان دلیل بود که کارگران پیشرو، مانند همیشه و همه جا، کاراکتر آنرا تعیین می نمودند، و از آنجائی که آمادگی و لیاقت خود را برای خدمت به آرمان

* پیوند سوسیالیسم روسی با جنبش طبقه کارگر روسیه از طرف یکی از رفقای ما، در جزوه «پرچم سرخ در روسیه، تاریخ مختصری از جنبش طبقه کارگر روسیه» تحلیل تاریخی شده است. این جزوه به زودی از زیر چاپ بیرون خواهد آمد. [جزوه مذکور متعلق به ل. مارتف بود که در اکتبر ۱۹۰۰ منتشر شد.]

طبقه کارگر نشان داده، ثابت نمودند که قادر به جلب اعتماد توده‌ها می‌باشند، توده‌ها از آنان پیروی کردند. آن کارگران پیشرو سوسیال دمکرات بودند؛ حتی بسیاری از آنان شخصاً در بحث و جدلهای میان طرفداران نارودنایا ولیا و سوسیال دمکراتها که مشخصه گذار جنبش انقلابی روسیه از سوسیالیسم دهقانی و توطئه گرایانه به سوسیالیسم طبقه کارگر می‌بود، شرکت جستند. بنابراین قابل فهم است که چرا کارگران پیشرو خود را از سوسیالیستها و انقلابیون در درون سازمانی مجزا جدا ننموده‌اند. چنین جدائی ای در زمانی که سوسیالیسم خود را از جنبش طبقه کارگر جدا می‌کرد، قابل درک و لازم بود. زمانی که کارگران پیشرو سوسیالیسم طبقه کارگر و سازمانهای سوسیال دمکراتیک را در برابر خود می‌دیدند، آنگاه چنین جدائی ای غیرممکن و بی معنی جلوه می‌نمود. پیوند کارگران پیشرو با سازمانهای سوسیال دمکراتیک طبیعی و غیرقابل اجتناب بود. در نتیجه یک واقعیت عظیم تاریخی بود که در سالهای نود دو جنبش اجتماعی ژرف در روسیه به هم نزدیک شدند: یکی، یک جنبش خودبخودی، جنبشی عمومی در میان طبقه کارگر، و دیگری، جنبش فکری اجتماعی واقع بر بستر تئوری مارکس و انگلس، و در جهت تئوری سوسیال دمکراسی.

از آنچه که در ذیل می‌آید می‌توان مشاهده نمود که تا چه حد درک رابوچایا میسل از مبارزه سیاسی ناقص است. در صحبت از وسعت خواسته‌های سیاسی، ر.م. می‌نویسد: «برای این که کارگران بطور آگاه و مستقل بتوانند دست به چنین مبارزه سیاسی ای زنند، اهمیت اساسی دارد که این مبارزات توسط خود سازمانهای کارگری انجام پذیرد، که خواسته‌های سیاسی کارگران توسط آگاهی کارگران از نیازهای مشترک سیاسی شان و نیازهای آنی پشتیبانی گردیده [خوب توجه کنید!]، که این خواسته‌های خود سازمانهای [صنف] کارگران باشد، که متفکراً به وسیله خودشان تهیه گشته و به ابتکار همان سازمانهای طبقه کارگر به پیش کشیده شود...»، در ادامه توضیح می‌دهد که خواسته‌های فوری عمومی سیاسی کارگران، در حال حاضر (!!)، همان ۱۰ ساعت کار در روز و استرداد تعطیلاتی که به توسط قانون ۲ ژوئن ۱۸۹۷ ملغی شده، می‌باشد.

هنوز بعد از این سردبیران رابوچایا میسل متعجبند که چرا آنان متهم به کاره گیری از سیاست می‌شوند! به راستی، آیا این تنزل سیاست به مبارزه اتحادیه‌های صنفی بخاطر رفرمهای منفرد، کناره گیری از سیاست نیست؟ آیا این به دور ریختن اصول اولیه سوسیال دمکراسی جهانی مبنی بر اینکه سوسیال دمکراتها می‌بایستی برای متشکل نمودن مبارزه طبقاتی پرولتاریا در احزاب مستقل سیاسی طبقه کارگر کوشش نمایند که برای دمکراسی، بمثابة وسیله‌ای برای پرولتاریا که توسط آن بتواند قدرت سیاسی را به دست گرفته و جامعه سوسیالیستی را بنا نهد، مبارزه می‌نمایند، نمی‌باشد؟ تحریف کنندگان اخیر سوسیال دمکراسی ما همه آن چیزهایی که برای سوسیال دمکراتها عزیز است، همه آن چیزهایی که به ما حق می‌دهد جنبش طبقه کارگر را بمثابة جنبش جهانی – تاریخی تلقی کنیم، با بی فکری نامحدود و عجیبی به دور می‌ریزند. برای اینان تجربیات وسیع سوسیالیسم اروپائی و دمکراسی اروپائی که اساسی بودن کوشش در جهت تشکیل احزاب سیاسی مستقل طبقه کارگر را می‌آموزد، اهمیت ناچیزی دارد. برای اینان اهمیت ناچیزی دارد که در طول یک راه تاریخی دراز و دشوار، جنبش انقلابی روسیه وصلت سوسیالیسم و جنبش کارگری را، وصلت ایده آل های کبیر اجتماعی و سیاسی و مبارزه طبقاتی پرولتاریا را سبب شده است. برای اینان ناچیز می‌ماند که قشر پیشرو کارگران روسی پایه حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه را بنیاد نهادند. لعنت بر تمام اینها! بگذارید که خود را از وسایل ایدئولوژیک بیش از حد کلی و از تجارب تاریخی بیش از حد دقیق و مشکل رها سازیم – و بگذار فقط اتحادیه‌های صنفی «برای

لحظه کنونی باقی بماند» (که امکان سازماندهی آن در روسیه تا به حال، اگر اجتماعات قانونی را به شمار نیاوریم، به هیچ وجه به اثبات نرسیده است)، بگذار که این اتحادیه‌های صنفی «با ابتکار خودشان» خواسته‌هایشان را مطرح کنند، خواسته‌های «آئی»، خواسته‌هایی برای رفرم‌های ناچیز و کوچک!! این چه چیزی می‌تواند باشد، بجز موعظه یک گرایش قهقرانی؟ واقعاً چه چیزی، بجز ترویج برای از بین بردن سوسیالیسم!

و لطفاً ملاحظه کنید که رابوچایا میسل صرفاً از این ایده سخن نمی‌گوید که سازمانهای محلی بایستی اشکال مبارزه محلی، اهداف مشخص تبلیغات، روشهای تبلیغاتی، و غیره را روشن کنند. هیچ کس مخالفتی با این ایده ندارد. سوسیال دمکراتهای روسیه هیچگاه ادعایی ننموده- اند که استقلال کارگران را در این مورد مختل نماید. ولی رابوچایا میسل می‌خواهد اهداف عظیم سیاسی پرولتاریای روسیه را کاملاً به کنار گذارد و «برای لحظه کنونی» خود را منحصرأ به «نیازهای آئی» محدود نماید. همواره تاکنون، سوسیال دمکراتهای روسیه می‌خواسته‌اند که از هر نیاز آئی استفاده نمایند، و با تبلیغ برای آن، پرولتاریا را برای مبارزه بر علیه حکومت مطلقه به عنوان وظیفه فوری سازمان دهند. حال رابوچایا میسل می‌خواهد که مبارزه پرولتاریا را به مبارزه‌ای ناچیز برای خواسته‌های ناچیز محدود کند. ر.م. در حالی که نیک می‌داند از نظریات مجموعه سوسیال دمکراسی روسیه عقب گرد می‌کند، به کسانی که رابوچایا میسل را متهم می‌نمایند، چنین جواب می‌دهد: گفته می‌شود که سرنگونی تزاریسیم هدف فوری جنبش طبقه کارگر است. ر.م. می‌پرسد، ولی از آن کدام جنبش طبقه کارگر، «جنبش اعتصاباتی؟ انجمن‌های اعانه همگانی؟ محافل کارگری؟» (صفحه ۵ مقاله‌اش). من به این سؤال اینگونه جواب می‌دهم: فقط برای خودت حرف بزن، برای گروه خودت، برای قشر تحتانی پرولتاریای آن محله معینی که نمایندگی آن را می‌کند، ولی جرأت نکن که از طرف کارگران پیشرو روسیه سخن گویی! نمایندگان قشر تحتانی پرولتاریا اغلب درک نمی‌کنند که مبارزه برای سرنگونی حکومت مطلقه فقط از طریق یک حزب انقلابی اعمال می‌گردد. ر.م. هم این را درک نمی‌کند. لیکن، کارگران پیشرو به این امر آگاهند. نمایندگان عقب مانده تر پرولتاریا اغلب نمی‌دانند که جنبش طبقه کارگر روسیه به مبارزه اعتصاباتی، انجمن-های اعانه همگانی و محافل کارگری محدود نمی‌گردد؛ جنبش طبقه کارگر روسیه مدتهاست که کوشش نموده خود را در یک حزب انقلابی سازمان دهد و این کوشش خود را در عمل نشان داده است. ر.م. هم، این را نمی‌داند. ولی کارگران پیشرو می‌دانند.

ر.م. کوشش می‌نماید که عدم درک کامل خود را از سوسیال دمکراسی به عنوان یک درک مشخص از «واقعیت ما» نشان دهد. بگذار که ایده‌های ایشان را درباره این مسئله از نزدیک بررسی کنیم.

ر.م. می‌نویسد: «تا آنجائی که خود مفهوم حکومت مطلقه در نظر است ... ما سخن را به درازا نمی‌کشیم، و فرض می‌نمائیم که تمام کسانی که مخاطب ما هستند درک بسیار دقیق و روشنی از این قبیل مسائل دارند». ما به زودی ملاحظه می‌کنیم که خود ر.م. درک بسیار نادقیق و ناروشنی از این قبیل مسائل دارد؛ اما بگذارید که اول یک مطلب دیگری را خاطر نشان کنیم. آیا در میان کسانی که ر.م. مخاطب قرار می‌دهد، کارگرانی هم یافت می‌شوند؟ البته که یافت می‌شوند. و اگر این چنین است، اینان از کجا بایستی درک دقیق و روشنی از حکومت مطلقه را کسب کنند؟ بدیهی است که این خود در عام وسیع‌ترین و سیستماتیک‌ترین ترویج ایده‌های آزادی سیاسی را طلب می‌نماید؛ آنچنان تبلیغی ضروری است که هر گونه تبلور مشخص وحشی‌گری پلیس و ستمی که از طرف دستگاه اداری اعمال می‌گردد را با «فهم دقیقی» از حکومت مطلقه (در اذهان کارگران) مرتبط گرداند. این کار به نظر می‌رسد که بسیار ابتدائی

است. اما اگر این کار ابتدائی است، آیا با ترویج و تبلیغ صرفاً محلی بر علیه حکومت مطلقه می توان موفقیتی به کف آورد؟ آیا اساساً ضروری نیست که چنین تبلیغ و ترویجی را در سراسر روسیه به دور یک فعالیت واحد برنامه ریزی شده سازمان داد، و در فعالیت یک حزب واحد متشکل نمود؟ پس چرا ر.م. متذکر نمی شود که وظیفه ترویج و تبلیغ سیستماتیک بر ضد حکومت مطلقه یکی از اهداف فوری جنبش طبقه کارگر روسیه است؟ فقط بدین خاطر است که خود وی نادقیق ترین و ناروشن ترین درک را از وظایف جنبش طبقه کارگر روسیه و سوسیال دموکراسی روسیه دارد.

ر.م. ادامه داده و توضیح می دهد که حکومت مطلقه عبارت است از یک «قدرت فردی» مافوق (بوروکراسی ای که مانند سربازان مشق و تعلیم دیده) و یک «قدرت اقتصادی» مافوق (منابع مالی). ما به جوانب «نادقیق» این توضیح (که خیلی هم «نادقیق» است!) نمی پردازیم، و از این مسائل می گذریم و به نکته اصلی می پردازیم:

ر.م. از سوسیال دموکراسی روسیه می پرسد، «و بنابراین، آیا آنچه که در حال حاضر به کارگران روسی در مورد اولین و فوری ترین وظیفه سازمانهای (جنبشی) کنونی شان گفته می شود، سرنگونی این قدرت فردی و تسخیر این قدرت اقتصادی نیست؟ (ما حتی از انقلابیونی که معتقدند که این وظیفه حوزه های کارگران پیشرو است، حرفی نمی زنیم).»

با حیرتی فراوان چشمان خود را می مالیم و این قطعه هیبت انگیز را دوباره و سه باره می خوانیم. حتماً می بایستی اشتباه کرده باشیم! ولی نه، اشتباهی در کار نیست. ر.م. در واقع نمی داند که منظور از سرنگونی حکومت مطلقه چیست. قبول این واقعیت گران می آید، ولی واقعیت دارد. آیا هنوز هم پس از اینکه ر.م. گجی خود را در عقاید برملا کرده، مشکل است که این واقعیت را قبول نمود؟

ر.م. به دست گرفتن قدرت به وسیله انقلابیون را با سرنگونی حکومت مطلقه به دست انقلابیون عوضی گرفته است.

انقلابیون قدیمی روسی (نارودنایا ولیا) سعی نمودند که قدرت را از طریق یک حزب انقلابی به دست گیرند. آنها فکر می کردند که با به دست گرفتن قدرت، حزب «قدرت فردی» حکومت مطلقه را «سرنگون می کنند»، بدین معنی که، بجای رؤسای دولتی، مأمورین خود را جایگزین نمایند، «کسب قدرت اقتصادی»، بدین معنی بود که تمام ابزار مالی دولت را به دست خود گرفته و انقلاب اجتماعی را به پیش می برند. اگر بخواهیم عبارات ناهنجار ر.م. را استفاده کنیم، در واقع اعضای (قدیمی) نارودنایا ولیا سعی نمودند «قدرت فردی حکومت مطلقه را سرنگون ساخته و قدرت اقتصادی را به دست گیرند». سوسیال دموکراتهای روسیه قاطعانه علیه این تئوری انقلابی موضع گرفته اند. پلخائف قاطعانه این موضوع را در مقالات خود، «سوسیالیسم و مبارزه سیاسی» (۱۸۸۳) و «اختلافات ما» (۱۸۸۵)، مورد انتقاد قرار داده، وظایف انقلابیون روسی را – که ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر که هدف فوری آن باید سرنگونی حکومت مطلقه باشد، متذکر گردیده است. مفهوم سرنگونی حکومت مطلقه چیست؟ بخاطر آنکه این مسئله را به ر.م. توضیح دهیم، ما می بایستی بدین سؤال پاسخ گوئیم: حکومت مطلقه چیست؟ حکومت مطلقه (استبداد، سلطنت نامحدود) شکلی از حاکمیت است که تمام قدرت عالی کاملاً و بطور بخش ناپذیری در دست پادشاهی مستبد، تزار، قرار دارد. تزار قوانین را وضع می کند، مأمورین را می گزیند، درآمد ملی را جمع آوری کرده و آنرا بدون هیچگونه شرکت مردم در قانونگزاری و یا در کنترل قوه مجریه دولتی تقسیم می نماید. بنابراین حکومت مطلقه، یعنی قدرت مطلق مأمورین دولتی و پلیس و عدم وجود هر گونه حقوقی برای مردم. مجموعه مردم از این فقدان حقوق ستم می کشند، اما طبقات غنی (به ویژه

ملاکان ثروتمند و سرمایه داران) نفوذ پر قدرتی بر بوروکراسی حاکم اعمال می نمایند. طبقه کارگر ستمی دوگانه می کشد: هم از فقدان حقوقی که کلیه مردم روسیه هم از آن رنج می برند، و هم از ظلم و تعدی که توسط سرمایه داران، که دولت را در خدمت منافع خویش گرفته‌اند، به آنان روا می گردد.

مقصود از سرنگونی حکومت مطلقه چیست؟ این بدین مفهوم است که تزار از قدرت مطلقه خود کناره جوید؛ به مردم آن حقوقی واگذار شود که نمایندگان خود را برای قانونگزاری، برای نظارت بر اعمال مأمورین دولتی، برای نظارت بر جمع آوری و خرج درآمدهای دولتی انتخاب نمایند. این نوع حکومت، که در آن مردم در بخشهای مقتنه و مجریه شرکت می نمایند، شکل مشروطه حکومت است (قانون اساسی = قوانینی که بر مبنای آن نمایندگان مردم در بخشهای مقتنه و مجریه حکومت شرکت می کنند). بنابراین، سرنگونی حکومت مطلقه به معنی تعویض شکل مطلقه حکومت، به وسیله شکل مشروطه حکومت می باشد. بنابراین، برای سرنگونی حکومت مطلقه، «سرنگونی قدرت فردی و به دست آوردن قدرت اقتصادی» لازم نبوده، اما ضروری است که حکومت تزاری را مجبور به کناره گیری از قدرت نامحدود کرده و زمسکی سابور* نمایندگان مردم برای تدوین قانون اساسی («برای به دست آوردن یک قانون اساسی دمکراتیک» [قانون اساسی برای مردم، که در جهت منافع مردم تدوین شده]، همانطوری که در طرح برنامه سوسیال دمکراتهای روسیه که در سال ۱۸۸۵ به وسیله گروه آزادی کار منتشر شده است آمده) تشکیل گردد.

چرا می بایستی سرنگونی حکومت مطلقه اولین وظیفه طبقه کارگر روسیه باشد؟ بدین دلیل که طبقه کارگر قادر نیست تحت حکومت مطلقه مبارزه خود را وسیعاً به پیش برد، موقعیت ثابتی در امور اقتصادی و یا سیاسی به دست آورد، سازمانهای توده‌ای بی نقصی تشکیل داده و پرچم انقلاب اجتماعی را برای توده‌های زحمتکش مردم برافراشته و به آنان بیاموزد که بخاطر آن مبارزه نمایند. مبارزه قطعی تمام طبقه کارگر بر علیه بورژوازی فقط در زمانی که آزادی سیاسی وجود دارد امکان پذیر می باشد، و هدف نهایی مبارزه برای پرولتاریا به دست گرفتن قدرت سیاسی و تشکیل جامعه سوسیالیستی است. فتح قدرت سیاسی به وسیله پرولتاریای متشکلی که یک آموزش مبارزاتی طولانی را دیده واقعاً همان «سرنگونی قدرت فردی و بدست آوردن قدرت اقتصادی» حکومت بورژوازی است؛ اما سوسیال دمکراتهای روسیه هیچگاه اینگونه به دست گرفتن قدرت را وظیفه فوری کارگران روسیه قرار نداده‌اند. سوسیال دمکراتهای روسیه همواره معتقد بوده‌اند که فقط در شرایط آزادیهای سیاسی، زمانی که مبارزه طبقاتی وسیع درگیر است، طبقه کارگر روسیه می تواند سازمانهایی به وجود آورد که پیروزی نهایی سوسیالیسم را مسجل گردانند.

ولی چگونه طبقه کارگر روسیه حکومت مطلقه را سرنگون می سازد؟ سردبیران رابوچایا میسل حتی گروه آزادی کار را که بنیان گذار سوسیال دمکراسی است و در برنامه‌اش متذکر گردیده که «مبارزه بر علیه حکومت مطلقه حتی برای آن حوزه‌های کارگری که نطفه‌های حزب طبقه کارگر آتی روسیه را تشکیل می دهند امریست واجب»، به مسخره گرفته‌اند. از نظر رابوچایا میسل (شماره ۷ و مقاله مورد نظر را نگاه کنید) این امر مضحک به نظر می رسد: سرنگونی حکومت مطلقه – به وسیله حوزه‌های کارگری! ما در پاسخ به سردبیران رابوچایا میسل می گوئیم: چه کسی را به مسخره گرفته‌اید؟ شما خود را به مسخره گرفته‌اید! سردبیران رابوچایا میسل معترضند که سوسیال دمکراتهای روسیه برخوردار رفیقانه‌ای در بحثهایشان با ایشان نمی کنند. بگذارید خود خواننده قضاوت کند که بحث کدام طرف رفیقانه نیست: از طرف

* زمسکی سابور – یک مجلس مرکزی نمایندگان – هیئت تحریریه

سوسیال دمکراتهای قدیمی روسیه که عقاید خود را به وضوح پیش نهاده و رک می گویند که کدام یک از نظرات «جوانان» [منظور سوسیال دمکراتهای جوان هستند، که از سوسیال دمکراتهای قدیمی جدا گشته و بعداً به اکونومیستها معروف گشتند - مترجم] را غلط می پندارند و چرا، یا از طرف «جوانان» که نام مخالفین خود را نیاورده و از پشت پرده سیخ می زنند، اول بر علیه «نویسنده کتاب آلمانی درباره چرنیشفسکی» (پلخانف، کسی که آنان بطور بی اساس با نویسندگان قانونی معلوم الحالی عوضی گرفته اند)، و سپس بر علیه گروه آزادی کار، از طریق تحریف قطعاتی از برنامه آنان، بدون پیش کشیدن برنامه مشخصی از طرف خودشان. آری، ما وظیفه رفاقتی، وظیفه پشتیبانی از تمام رفقا، وظیفه تحمل عقاید رفقا را درک می کنیم، اما تا آنجائی که به ما مربوط است وظیفه رفیقانه ما از سوسیال دمکراسی بین المللی و روسیه سرچشمه می گیرد و نه بالعکس. ما وظایف رفیقانه خود را نسبت به رابوچایا میسل درک می کنیم، نه بدین خاطر که سردبیران آن رفقای ما هستند، ما سردبیران رابوچایا میسل را رفقای خود می دانیم فقط بدین دلیل، و تا آنجائی که، آنان در صفوف سوسیال دمکراسی روسیه (و بالنتیجه، بین المللی) فعالیت می نمایند. بنابراین، اگر ما مطمئن هستیم که «رفقای» عقب گرایی می کنند، که از برنامه سوسیال دمکراسی دور می شوند، که این «رفقا» اهداف جنبش طبقه کارگر را زیرسیلی در کرده و مخدوش می نمایند، وظیفه خود می دانیم که به تعهدات خود با قاطعیت کامل وفادار مانده و چیزی را ناگفته نگذاریم!

هم اکنون متذکر شدیم که سردبیران رابوچایا میسل، نظرات گروه آزادی کار را تحریف می کنند. بگذار خواننده خود قضاوت کند. ر.م. می نویسد: «ما آماده ایم که سخنان رفقای که برنامه خویش را برای «آزادی کار» به جواب ساده ای به سؤال «از کجا می توانیم نیروهای مبارزه بر ضد حکومت مطلقه را به دست آوریم؟» خلاصه کرده اند، مورد قبول قرار ندهیم» (در جای دیگر می گوید: «انقلابیون ما جنبش کارگری را بهترین وسیله برای سرنگونی حکومت مطلقه قلمداد می کنند»). طرح برنامه سوسیال دمکراتهای روسیه، منتشره در سال ۱۸۸۵ که به وسیله گروه آزادی کار منتشر و نیز در کتاب پ.ب.اکسلرد، «وظایف و تاکتیکهای کنونی سوسیال دمکراسی روسیه» (ژنو، ۱۸۹۸) تجدید چاپ گردیده، را باز کنید، و ملاحظه خواهید نمود که بنیان برنامه بر اساس رهائی کارگر از ستم سرمایه، انتقال وسایل تولیدی به مالکیت اجتماعی، تصرف قدرت سیاسی به وسیله طبقه کارگر و بنیان نهادن حزب انقلابی طبقه کارگر نهاده شده است. پر واضح است که ر.م. برنامه را تحریف نموده، و خواهان درک آن نیست. او به کلماتی از پ.ب.اکسلرد، که در آغاز کتابش آمده، مبنی بر اینکه برنامه گروه آزادی کار «یک جوابی است» به سؤال: از کجا نیروهای مبارزه بر علیه حکومت استبدادی را به دست می آوریم؟ آویزان شده است. به هر حال، این یک واقعیت تاریخی است که برنامه گروه آزادی کار جوابی به سؤال انقلابیون روسیه و جنبش انقلابی روسیه در مجموعه خود بود. با وجود این، اگر برنامه به این سؤال جواب داده است، آیا این بدین معنی است که برای گروه آزادی کار جنبش طبقه کارگر تنها وسیله ای برای هدف نهائی بود؟ چنین «سوء تفاهمی» از طرف ر.م. فقط نشان می دهد که او چقدر به واقعیات عموماً واضح فعالیت های گروه آزادی کار ناآشناست.

باری. چگونه «سرنگونی حکومت مطلقه» می تواند وظیفه محافل کارگری قرار گیرد؟ ر.م. نمی تواند این را درک کند. برنامه گروه آزادی کار را باز کنید: می خوانیم که «سوسیال دمکراتهای روسیه وسیله اصلی محافل کارگری در مبارزه بر علیه حکومت مطلقه را تبلیغ در میان طبقه کارگر و انتشار هر چه بیشتر عقاید سوسیالیستی و گسترش سازمانهای انقلابی در میان کارگران می دانند. این سازمانها، که در پیوند نزدیکی با یکدیگر یک مجموعه را بیان

می کنند و فقط به درگیریهای منفرد با حکومت دل خوش نمی کنند، وقت را غنیمت شمرده، در لحظه مناسبی، به یک حمله عمومی و قطعی بر علیه حکومت دست می زنند». اینها دقیقاً همان تاکتیکهایی است که سازمانهای روسی که حزب کارگری سوسیال دمکراتیک روسیه را در بهار ۱۸۹۸ بنیان نهادند، اتخاذ نمودند. و نیز ثابت نمودند که چنین سازمانهایی نیروهای سیاسی قدرتمندی در روسیه می باشند. اگر این سازمانها در یک حزب متشکل گشته و تبلیغ گسترده‌ای را علیه حکومت مطلقه پیش برند، و در این مورد از تمام عناصر لیبرال مخالف استفاده برند، بی شک یکی از اهداف مقابل چنین حزبی گرفتن آزادیهای سیاسی خواهد بود. اگر سردبیران رابوچایا میسل «آمادگی درک» این مطلب را ندارند، ما «آماده‌ایم» که آنان را روشن کنیم: آقایان، یاد بگیرید، زیرا این مطالب به خودی خود برای درک کردن چندان مشکل هم نیستند.

حال بگذارید، به ر.م. که در مورد مبارزه بر علیه حکومت مطلقه بحث می کرد، باز گردیم. نظریات خود ر.م. در این مورد به وضوح بیشتری گرایش نوین قهقرائی رابوچایا میسل را بازگو می سازد.

ر.م. می نویسد: «آخرت حکومت مطلقه روشن است»، ... «مبارزه بر علیه حکومت مطلقه یکی از شرایط رشد هموار تمام عناصر ضرور اجتماعی است». احتمالاً خواننده از این قطعه چنین می پندارد که مبارزه بر علیه حکومت مطلقه برای طبقه کارگر اساسی است. ولی صبر کنید. ر.م. منطق و اصطلاحات مختص به خود را دارد. از لغت «مبارزه»، به اضافه لغت «اجتماعی» (مبارزه اجتماعی)، او برداشت ویژه‌ای دارد. ر.م. مخالفت قانونی بخشهای متفاوت مردم روسیه بر علیه حکومت را تشریح کرده، و چنین نتیجه می گیرد: «در واقع، مبارزه برای زمستوها، خودمختاری مردم شهر، مدارس عمومی، و کمک اجتماعی به مردم گرسنه و غیره، مبارزه بر علیه حکومت مطلقه را تشکیل می دهد». «لزوم دامن زدن به مبارزه اجتماعی بر علیه حکومت مطلقه بوروکراتیک برای تمام گروهها و بخشهای دارای آگاهی طبقاتی و مترقی مردم روشن است. افزون بر این، چنین مبارزه اجتماعی ای، که بخاطر سوء تفاهم های عجیبی نظر موافق بسیاری از نویسندگان انقلابی روسیه را جلب نکرده، همانطوری که ملاحظه نمودیم، به دست جامعه روس به مرحله اجراء درآمده، و باید بخاطر داشت که از دیروز هم آغاز نگشته است». «سؤال مرکزی عبارت است از اینکه چگونه این افشار اجتماعی مجزا از هم می خواهند ... این (توجه کنید!) مبارزه بر علیه حکومت مطلقه را با حداکثر پیروزی به سرانجام رسانند ... سؤال مرکزی برای ما درک این مسئله است که چگونه چنین مبارزه اجتماعی ای (!) بر علیه حکومت مطلقه باید از طرف کارگران ما به پیش برده شود ...».

استدلالات ر.م. دوباره باز هم مملو از اشتباهات و گیجی های باورنکردنی ای شده است. اولاً ر.م. مخالفت قانونی را با مبارزه بر علیه حکومت مطلقه، مبارزه برای سرنگونی حکومت مطلقه، قاطی می کند. چنین گیجی، که برای یک سوسیالیست غیرقابل بخشش است، نتیجه بکار گرفتن عبارت «مبارزه بر علیه حکومت مطلقه» بدون توضیح آن از طرف ر.م. می باشد: چنین عبارتی می تواند (البته بطور مشروط) به معنای مبارزه بر علیه حکومت مطلقه باشد، ولی در عین حال می تواند مبارزه بر علیه اقدامات جداگانه حکومت مطلقه در چارچوب همان سیستم مطلقه را معنی دهد.

ثانیاً، تحت عنوان قلمداد نمودن مخالفت قانونی به عنوان مبارزه اجتماعی بر علیه حکومت مطلقه و تأکید نمودن بر اینکه کارگرانمان باید به «این مبارزه اجتماعی» دامن زنند، ر.م. در حقیقت می خواهد بگوید که کارگران بایستی مخالفت قانونی، و نه مبارزه انقلابی را علیه

حکومت مطلقه به پیش برند؛ به عبارت دیگر او در منجلا ب تنزل دادن سوسیال دمکراسی که با لیبرالیسم مبتدل روسی عوضی گرفته است، غرق می شود. ثالثاً، ر.م. دروغ زنده‌ای در مورد نویسندگان سوسیال دمکرات روسیه بیان می دارد (صحیح است، او ترجیح می دهد که در برخورد هایش، بدون آنکه نامی از کسی ببرد، «تماماً رفیقانه» باشد، ولی اگر این سوسیال دمکراتها نیستند که وی در نظر خویش دارد، پس سخنانش نامفهوم است)، موقعی که می نویسد که آنان به مخالفت قانونی توجهی نمی کنند. بالعکس، گروه آزادی کار و خصوصاً پ.ب.اکسلرد، و همچنین در «مانیفست حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه» و جزوه «وظایف سوسیال دمکراتهای روس» (منتشره به وسیله حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه که به عنوان یک تفسیری بر مانیفست، به وسیله اکسلرد آمده است) تماماً، نه تنها به مخالفت قانونی توجه مبذول داشته، بلکه با دقت درباره رابطه آن با سوسیال دمکراسی توضیح داده‌اند.

بگذارید این مسئله را روشن کنیم. چه نوع «مبارزه‌ای بر علیه حکومت مطلقه» به وسیله زمستوها انجام می گیرد، یا به وسیله مجامع لیبرال منش مان در عام، و یا به وسیله روزنامه‌های لیبرال؟ آیا آنان مبارزه‌ای را بر علیه حکومت مطلقه، برای سرنگونی حکومت مطلقه، به پیش می برند؟ خیر، آنان نه در گذشته درگیر بوده‌اند و نه در حال حاضر دست به چنین مبارزه‌ای می زنند. چنین مبارزه‌ای فقط به دست انقلابیون انجام می پذیرد، کسانی که عموماً از مجامع لیبرالی آمده و بر همدردی آنان تکیه می کنند. ولی دست زدن به مبارزه انقلابی به هیچ وجهی همانند همدردی با انقلابیون و حمایت از آنان نیست؛ مبارزه بر علیه حکومت مطلقه به هیچ وجهی همانند مخالفت قانونی با حکومت مطلقه نمی باشد. لیبرالهای روسیه نارضایتی خود را از حکومت مطلقه به شکلی بیان می کنند که از طرف حکومت مطلقه مجاز باشد، یعنی به شکلی که حکومت مطلقه آن را خطرناک احساس نکند. عالی ترین تظاهر مخالفت لیبرالها چیزی بجز دادن عریضه‌های لیبرالی به حکومت تزاری برای شرکت دهی مردم در قوه مجریه نبوده است. و هر باره، لیبرالها با تواضع، عدم قبول عرایض خود را از طرف پلیس حیوان صفت قبول می کنند؛ حتی موقعی که آنان می خواهند عقاید خود را از طرق قانونی ابراز کنند، تهاجم های وحشیانه و غیرقانونی حکومت ژاندارم ها را بر خود خریدارند. نشان دادن مخالفت لیبرالی به عنوان مبارزه اجتماعی بر علیه حکومت مطلقه، به سادگی یک تحریف واضح مسئله است، بدین دلیل که لیبرالهای روسیه هیچگاه یک حزب انقلابی را برای سرنگونی حکومت مطلقه تشکیل نداده‌اند، هر چند که می توانستند و هنوز هم می توانند بدین منظور ابزارهای مادی آنرا فراهم کرده و همچنین نمایندگان لیبرالیسم روسیه در خارجه را بکار گیرند. ر.م. نه تنها مسئله را تحریف می کند، بلکه نام سوسیالیست کبیر روسیه، ن.ژ.چرنیشفسکی را به میان می کشد. ر.م. می نویسد: «متحدین کارگران در این مبارزه، تمام اقشار پیشرو اجتماع روسیه، کسانی که از منافع و تشکیلات اجتماعی خود دفاع می کنند، کسانی که درک روشنی از نفع عموم دارند، کسانی که «هیچگاه فراموش نمی کنند» (ر.م. از چرنیشفسکی نقل قول می کند) که «فرق عظیمی میان تغییری که به وسیله تصمیم مستقل دولت جامه عمل می پوشاند و تغییری که به وسیله درخواست رسمی اجتماع پا به صحنه می گذارد وجود دارد» هستند. و اگر این تفسیر شامل حال تمام نمایندگان «مبارزه اجتماعی»، آنطوری که ر.م. درک دارد، یعنی به تمام لیبرالهای روسی بشود، بنابراین یک تزویر محض و ساده‌ای بیش نیست. لیبرالهای روس هیچگاه تقاضاهای رسمی به حکومت نداده‌اند، و دقیقاً به همین علت لیبرالهای روس هیچگاه نقش یک انقلابی مستقل را بازی نکرده و یقیناً هم نمی توانند بکنند. متحدین طبقه کارگر و سوسیال دمکراسی «تمام اقشار پیشرو اجتماع» نبوده،

بلکه تنها احزاب انقلابی، که به وسیلهٔ اعضاء آن اجتماع بنیان نهاده شده است، می باشند. در عام، لیبرالها می توانند و بایستی به عنوان یکی از منابع نیروها و ابزار حزب انقلابی طبقه کارگر مورد استفاده قرار گیرند (همانطوری که پ.ب.اکسلرد به وضوح در جزوهٔ نامبرده متذکر گردیده است). ن.ژ. چرنیشفسکی «قشر پیشرو جامعهٔ روس» را بدین خاطر که اهمیت پیش کشیدن تقاضاهای رسمی از حکومت را درک نکرده و از همان دریچه‌ای که به ضربات حکومت مطلقه که نیمه هلاکشان می کند به انقلابیون نیز با لاقیدی می نگرند، به تمسخر می گیرد. در این مورد نیز نقل قولهای ر.م. از چرنیشفسکی همانقدر بدون مفهوم است که نقل قولهایش از همان نویسنده، آن هم جدا از محتوایش، که در مقالهٔ دومی از ضمیمهٔ جداگانه، او می خواهد نشان دهد که چرنیشفسکی یک اتوپيست نبوده و اینکه سوسیال دموکراتهای روسیه اهمیت کامل این «سوسیالیست کبیر روسی» را درک نمی کنند. پلخانف در کتابش دربارهٔ چرنیشفسکی (مقالاتی در مجموعهٔ (۴) Sotsial Demokrat که در یک نسخهٔ جداگانه به آلمانی انتشار یافته) مقام چرنیشفسکی را کاملاً درک نموده و نظریاتش را دربارهٔ تئوری مارکس و انگلس توضیح داده است. سردبیران رابوچایا میسل فقط عدم توانایی خود را در ارائهٔ یک ارزیابی جامع و پیوسته‌ای از چرنیشفسکی، از جهات مثبت و منفی او، برملا ساخته‌اند.

«سؤال واقعی» برای سوسیال دموکراسی روس به هیچ وجه این نیست که فعالیت لیبرالها را برای «مبارزهٔ اجتماعی» (منظور ر.م. از «مبارزهٔ اجتماعی» همانطوری که اشاره شد، مخالفت قانونی است) معین کند، بلکه مسئله در چگونگی ایجاد یک حزب انقلابی طبقهٔ کارگر متعهد به مبارزه برای سرنگونی حکومت مطلقه، حزبی که می تواند پشتیبانی تمام عناصر مخالف در روسیه را به دست آورده، حزبی که بتواند از تمام تبلورات مخالفت، در مبارزهٔ انقلابی اش استفاده کند، است. و دقیقاً، بدین دلیل که فقط طبقهٔ کارگر یک مبارز مصمم و پیگیر در راه دموکراسی است، بدین دلیل که بدون تأثیر نیرومند چنین حزبی عناصر لیبرال «نیروی تنبل، غیرفعال و ساکتی» (پ.ب. اکسلرد، همانجا - صفحهٔ ۲۳) می مانند، بنابراین برای چنین مقصودی احتیاج به یک حزب انقلابی طبقهٔ کارگر است. وقتی که گفته می شود «اقشار پیشروی» ما دست به «یک مبارزهٔ اجتماعی واقعی (!!) بر علیه حکومت مطلقه» (صفحهٔ ۱۲، مقالهٔ ر.م.) می زنند، که «سؤال مرکزی برای ما این است که کارگران مان چگونه بایستی چنین مبارزهٔ اجتماعی را بر علیه حکومت مطلقه پیش برند»، با چنین گفته‌هایی، ر.م. در واقع، از سوسیال دموکراسی کاملاً عقب نشینی می کند. ما فقط به سردبیران رابوچایا میسل جداً نصیحت می کنیم که این مسئله که کجا می خواهند بروند و جایگاه واقعی شان در کجاست را مورد تعمق نظر قرار دهند: در میان انقلابیون، کسانی که پرچم انقلابی اجتماعی را به میان طبقات زحمتکش برده و می خواهند آنان را در یک حزب انقلابی متشکل کنند، و یا در میان لیبرالها، کسانی که مشغول «مبارزهٔ اجتماعی» خودشان (یعنی مخالفت قانونی) هستند؟ هیچ چیز سوسیالیستی در تئوری «فعالیت مستقل اجتماعی» کارگران، در تئوری «کمک همگانی اجتماعی» و در اتحادیه‌های صنفی که «تاکنون» خود را به مسئلهٔ ۱۰ ساعت کار در روز محدود کرده‌اند، در تئوری «مبارزهٔ اجتماعی» زمستوها، انجمنهای لیبرالی، و دیگران بر علیه حکومت مطلقه وجود ندارد - در اینها چیزی یافت نمی شود که مورد قبول لیبرالها قرار نگیرد! در واقع، مجموعهٔ برنامهٔ رابوچایا میسل (تا آنجائی که بتوان نام برنامه بر آن گذاشت) در اساس گرایش به آن دارد که کارگران روسیه را عقب مانده و متفرق باقی گذارد، و آنان را به دنباله روه‌ای لیبرالها مبدل نماید!

بعضی از جملات ر.م. به طرز مخصوصی بیگانه به نظر می رسند. او جار می زند که «تمام مشکل در این است که روشنفکران انقلابی ما، که بی رحمانه از پلیس سیاسی آزار می بینند، مبارزه علیه پلیس سیاسی را با مبارزه علیه حکومت مطلقه عوضی می گیرند». چه مفهومی در این گفته می تواند باشد؟ به پلیس سیاسی، سیاسی خطاب می شود، زیرا دشمنان حکومت مطلقه، کسانی که بر ضد حکومت مطلقه مبارزه می کنند را، مورد حمله قرار می دهد. به همین دلیل، رابوچایا میسل هم، تا زمانی که تحول او به یک لیبرال به پایان نرسیده، بر علیه پلیس سیاسی، همانطوری که تمام انقلابیون روسیه و سوسیالیست‌ها و کارگران آگاه نبرد می کنند، مبارزه می کند. از این واقعیت که پلیس سیاسی بی رحمانه سوسیالیست‌ها و کارگران را مورد تهاجم قرار می دهد، از این که حکومت مطلقه «تشکیلات منظمی»، «سیاستمداران کاردان و شایسته‌ای» (ص ۷ از مقاله ر.م.) را در دست دارد، فقط دو نتیجه می توان گرفت: لیبرال‌های پست و جبون نتیجه می گیرند که مردم عموماً و کارگران خصوصاً هنوز آماده برای مبارزه نیستند و تمام چشم امید را باید به «مبارزه زمستوها»، روزنامه‌های لیبرال و ... بست، بدین خاطر که این «مبارزه واقعی بر علیه حکومت مطلقه» بوده و نه فقط مبارزه بر علیه پلیس سیاسی. سوسیالیست‌ها و هر کارگر آگاهی چنین نتیجه می گیرند که حزب طبقه کارگر باید تمام سعی اش را در جهت سازماندهی «تشکیلات منظمی» برای آموزش «انقلابیون کاردان و شایسته‌ای» از درون سوسیالیست‌ها و کارگران پیشرو قرار دهد، افرادی که حزب طبقه کارگر را به مقام مبارز پیشرو برای دمکراسی ارتقاء می دهند، که قادر است تمام عناصر مخالف را به طرف خود جلب نماید.

سردبیران رابوچایا میسل درک نمی کنند که در یک سرایشی قرار گرفته‌اند که به نتیجه اول از دو نتایج فوق درخواهند غلطید! یا، دوباره، ر.م. می نویسد، «چیزی که در این برنامه‌ها [یعنی، برنامه سوسیال دمکرات‌ها] ما را بیشتر متحیر می سازد، آنست که آنها پیوسته به مزیت فعالیت کارگران در پارلمان [که در روسیه وجود ندارد] ارجحیت مقام اول می دهند، در حالی که کاملاً اهمیت شرکت کارگران» را در مجامع قانونگزاری کارفرمایان، کمیته‌های اداری کارخانجات و حکومت خودمختار شهری نفی می کنند (صفحه ۱۵). اگر مزایای پارلمان برای کارگران بازگو نشود، چگونه آنان معنی حقوق سیاسی و آزادیهای سیاسی را خواهند فهمید؟ اگر ما در مورد این سوالات سکوت بنمائیم - همانطوری که رابوچایا میسل سکوت می کند - آیا این همان ابدیت دادن به جهل سیاسی قشر تحتانی کارگران نیست؟ در مورد شرکت کارگران در حکومت خودمختار شهری نیز، هیچ سوسیال دمکراتی تا به حال مزایا و اهمیت فعالیت کارگران سوسیالیست را در این مورد نفی نکرده است؛ ولی در روسیه، جایی که هیچگونه فرج تبلوری از سوسیالیسم امکان پذیر نیست، از این صحبت کردن حماقت است، و تشویق کارگران در مورد حکومت خودمختار شهری (اگر هم که ممکن بود) در واقع منحرف نمودن کارگران پیشرو از آرمان سوسیالیستی طبقه کارگر به طرف لیبرالیسم می باشد.

ر.م. می نویسد: «طرز برخورد قشر پیشرو طبقه کارگر بدین حکومت (مطلقه)، همانقدر قابل فهم است که طرز برخوردشان به صاحبان کارخانجات». بنابراین، درک عامیانه این مسئله این است که، قشر پیشروی کارگران سوسیال دمکرات‌هایی با آگاهی کمتر نسبت به سوسیالیست‌هایی که از میان روشنفکران می آیند، نیستند، بنابراین تمام کوشش رابوچایا میسل در جدا نمودن این از آن یکی مضر و احمقانه است. از اینرو، طبقه کارگر روسیه، عناصر لازم برای ایجاد حزب مستقل سیاسی طبقه کارگر را به وجود آورده است. اما سردبیران رابوچایا میسل از این واقعیت وجود آگاهی سیاسی قشر پیشرو طبقه کارگر چنین نتیجه می گیرد ... که لازم است این عناصر پیشرو را در عقب نگهداشت تا اینان وقت گذرانی کنند! ر.م. می پرسد، «برای

کارگران مطلوب ترین مبارزه چگونه مبارزه‌ای است؟»، و جواب می‌دهد که: مبارزه‌ای مطلوب است که امکان دارد، مبارزه‌ای امکان دارد که کارگران در این «لحظه حاضر بدان مشغولند»!!! توضیح آشکارتر از این آلودگی سردبیران رابوچایا میسل به تهی مغزی و اپورتونیسیم بی پرنسیپی که با «برنشتینیسیم» متداول اغوا شده است، بسیار مشکل است! چیزی مطلوب است که امکان دارد، و چیزی امکان دارد که در حال حاضر در دست داریم! مانند آن می‌ماند که مردی عازم راه طولانی و دشواری است و بر سر راهش دشمنان و موانع بیشماری در انتظار هستند، و در جواب به سؤالش که «کجا باید بروم؟» گفته شود: «خوبست به آنجائی بروی که امکان دارد، و آنجائی امکان دارد که در لحظه حاضر می‌روی!». این نیهیلیسم محض است، ولی نه انقلابی آن، بلکه نیهیلیسم اپورتونیستی، که یا از طرف آنارشیستها و یا از طرف بورژوازی لیبرال بیان می‌گردد! با «دعوت» کارگران روسی به درگیری در مبارزه «سیاسی» و «حاشیه‌ای» (که از مبارزه سیاسی، نه مبارزه برعلیه حکومت مطلقه، بلکه فقط «مبارزه برای بهبود وضع تمامی کارگران» درک می‌شود)، ر.م. در واقع از جنبش طبقه کارگر روسیه و سوسیال دموکراسی روسیه دعوت می‌کند که گامی به عقب بردارند، او در واقع از کارگران دعوت می‌کند که از سوسیال دمکراتها دوری جویند و تمام تجارب به دست آمده اروپائی و روسی را به دور ریزند! اگر مبارزه کارگران فقط چنین باشد، کارگران احتیاجی به سوسیالیستها برای بهبود وضع خود ندارند. در تمام کشورها کارگرانی هستند که برای بهبود وضع خود مبارزه می‌کنند، ولی از سوسیالیسم چیزی نمی‌دانند، یا حتی دشمن آن نیز می‌باشند.

ر. م. می‌نویسد «در پایان، کلماتی چند درباره درک ما از سوسیالیسم طبقه کارگر». پس از مشاهده گفته‌های فوق الذکر، خواننده هیچ مشکلی در تصور این «درک» نخواهد داشت. چون فقط کپی همان کتاب «متداول» برنشتین می‌باشد. سوسیال دمکراتهای «جوان» ما، «فعالیت مستقل اجتماعی و سیاسی کارگران» را جانشین مبارزه طبقاتی پرولتاریا نموده‌اند. اگر به یاد داشته باشیم که ر. م. چه درکی از «مبارزه» اجتماعی و «سیاست» دارد، روشن است که این برگشت مستقیم به «فرمول» برخی نویسندگان قانونی روسیه می‌باشد. بجای نشان دادن دقیق هدف (و جوهر) سوسیالیسم – انتقال زمین، کارخانجات و در عام، تمام وسائل تولیدی به مالکیت مجموعه جامعه و تعویض شیوه تولید سرمایه داری با تولید بر مبنای یک برنامه مشترک در خدمت تمام اعضای جامعه – بجای تمام اینها، ر. م. در درجه اول، از رشد اتحادیه‌های صنفی و کنوپراتیوهای مصرف کنندگان سخن رانده، و فقط بطور سطحی و سریع، از اجتماعی کردن کامل تمام وسائل تولیدی سخن می‌راند. از طرف دیگر، با کلمات برجسته چنین نگاشته است: «سوسیالیسم، فقط رشد بیشتر و عالیتری از جامعه مدرن می‌باشد» - عبارتی که از برنشتین به قرض گرفته، که نه تنها توضیحی نمی‌دهد بلکه بر اهمیت و جوهر سوسیالیسم سرپوش می‌گذارد. بی شک تمام لیبرالها و مجموعه بورژوازی از «رشد جامعه مدرن» طرفداری می‌کنند، بدین سبب نیز آنها از اظهاریه ر. م. به وجد می‌آیند. معهدا، بورژواها دشمنان سوسیالیسم اند. نکته در این است که «جامعه مدرن» جهات مختلف بیشماری دارد، و از آنانی که چنین اصطلاح عامی را بکار می‌برند، بعضی یک جنبه آن را، و دیگران جنبه دیگری از آن را در نظر دارند. و بنابراین، ر. م. به جای اینکه مفهوم مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم را برای کارگران توضیح دهد، عبارات نامفهوم و گمراه کننده‌ای را تحویلشان می‌دهد. در آخر، بجای اینکه ابزار سوسیالیسم مدرن برای رسیدن به هدفش – به دست گرفتن قدرت سیاسی به وسیله پرولتاریای متشکل – را متذکر گردد، بجای این، ر. م. فقط از قرار دادن تولید در تحت نظر اداره اجتماعی آنان (کارگران) و یا تحت نظر اداره قدرت

اجتماعی دمکراتیزه شده، دمکراتیزه «به وسیله شرکت فعال آنان [کارگران] در هیئتی که به تمام مسائل گوناگون کارخانه رسیدگی می کند، در محکمه‌های داوری، در تمام مجمع‌های ممکنه، کمیسیونها و کنفرانسهای برای تنظیم قوانین کار؛ به وسیله شرکت کارگران در حکومت خودمختار مردمی، و بالاخره، در نهاد نمایندگان مردم کشور» سخن می راند. بدین ترتیب، سردبیران رابوچایا میسل در سوسیالیسم طبقه کارگر آن چیزی را که فقط در گذار مسالمت آمیز به دست می آید، وارد نموده و از گذار انقلابی صرف نظر می نمایند. این چنین محدود کردن سوسیالیسم و تنزل دادن آن به لیبرالیسم بورژوائی عامیانه بار دیگر قدم عظیمی به عقب نسبت به نظریات سوسیال دمکراتهای روسیه و اکثریت قاطعی از سوسیال دمکراتهای اروپائی می باشد. البته طبقه کارگر مایل است که قدرت را مسالمت آمیز به دست گیرد (ما تاکنون متذکر شده‌ایم که بدست گرفتن قدرت فقط به وسیله طبقه کارگر متشکلی که از مدرسه مبارزه طبقاتی فارغ التحصیل شده است می تواند انجام گیرد)، اما چشم پوشی از بدست گرفتن انقلابی قدرت از طرف پرولتاریا دیوانگی خواهد بود، هم از جنبه تنوریک و هم از جنبه سیاسی - عملی مسئله؛ معنی دیگری بجز عقب نشینی شرم آور در مقابل بورژوازی و کلیه طبقات ثروتمند نخواهد داشت. خیلی محتمل است - حتی به احتمال زیاد - که بورژوازی امتیازات مسالمت آمیزی به پرولتاریا نداده و در لحظه تعیین کننده‌ای برای دفاع از منافع خود به خشونت متوسل شود. در آن صورت، راه دیگری مگر انقلاب برای پرولتاریا برای به کف آوردن هدفش وجود نخواهد داشت. بدین خاطر است که برنامه «سوسیالیسم طبقه کارگر» از به دست گرفتن قدرت سیاسی در عام بدون تعیین روش آن سخن می گوید، زیرا انتخاب روش بستگی به آینده‌ای که ما قادر به تعیین آن نیستیم دارد. اما، تکرار می کنیم، که محدود نمودن فعالیت پرولتاریا در هر شرایطی فقط به «دمکراتیزه نمودن» مسالمت آمیز، مطلقاً محدود و مبتذل نمودن مفهوم سوسیالیسم طبقه کارگر است.

ما مقالات دیگر ضمیمه جداگانه را به درازا مورد تحلیل قرار نخواهیم داد. ما در مورد مقاله دهمین سالگرد مرگ چرنیشفسکی صحبت کرده‌ایم. در مورد تبلیغات برنشتینی سردبیران رابوچایا میسل، که دشمنان سوسیالیسم در سراسر دنیا، خصوصاً لیبرالهای بورژوا آنرا به خدمت خود گرفته‌اند، از آنجائی که اکثریت وسیع سوسیال دمکراتهای آلمان و کارگران آگاه آلمانی (در کنگره هانور) سخنان قاطعی بر علیه آن ابراز نموده‌اند - در اینجا موردی ندارد که درباره برنشتینیسم به تفصیل بحث کنیم. ما برنشتینیسم روسی را مورد نظر داریم، و نیز گنجی نامحدود نظرات، عدم وجود چیزی به نام نظریات مستقل، و عقب گرد عظیمی توسط برنشتینیستهای «خودمان» نسبت به نظریات سوسیال دمکراتهای روسیه را، نشان داده‌ایم. تا آن حدی که برنشتینیسم آلمانی مورد نظر است، ما آنرا به آلمانی‌ها واگذار می کنیم که خودشان این مسئله را حل و فصل نمایند. فقط اظهار می کنیم که برنشتینیسم روسی بی نهایت از نوع آلمانی پست تر است. برنشتین، علیرغم اشتباهاتش، علیرغم حرکت واضح در انحطاط تنوریک و سیاسی، هنوز عقل کافی و وظیفه شناسی کافی دارد که بدون آنکه خودش به تنوری و یا برنامه جدیدی برسد، پیشنهاد تغییراتی را در برنامه سوسیال دمکراسی آلمانی ندهد؛ در لحظه نهایی و قطعی، او پذیرش قطعنامه بیل را اعلام کرد، قطعنامه‌ای که به جهان موقرانه اعلام می داشت که سوسیال دمکراسی آلمانی به برنامه قدیمی اش و به تاکتیکهای قدیمی اش وفادار مانده است. و برنشتینی های روسی ما؟ بدون آنکه یک صدم کاری را که برنشتین نموده کرده باشند، حتی تا این حد پیش رفته‌اند که از قبول این واقعیت که سازمانهای سوسیال دمکراتیک روسیه حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه را در سال ۱۸۹۸ بنا نهادند، مانیفست خود را منتشر کرده، و رابوچایا گازتا را ارگان رسمی خود اعلام کردند، و

اینکه این انتشارات به برنامه «قدیمی» سوسیال دمکراتهای روسیه در مجموعه‌اش وفادار می‌باشند، سر باز می‌زنند. به نظر می‌آید که برنشتینی‌های ما به این واقعیت واقف نیستند که اگر آنها نظریات قدیمی را قبول نداشته و نظریات نوینی را اتخاذ نموده‌اند، وظیفه اخلاقی ایشان نسبت به سوسیال دمکراسی روسیه و کارگران و سوسیالیستهای روسیه که تمام کوشش ممکن خود را برای آماده کردن و بنیان نهادن حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه نمودند و کسانی که زندانهای روسیه را پر کرده‌اند این است که اگر نظریات جدیدی را ارائه می‌دهند، خود را محدود به سک زدن از سوراخها و گوشه کنارها به «انقلابیون ما» در عام نکرده، مستقیماً و در معرض دید عموم اعلام نمایند که با چه کسی و با چه چیزی در اختلاف بوده، چه نظریات جدیدی و چه برنامه نوینی بجای برنامه قدیمی ارائه می‌دهند.

فقط یک مسئله، که احتمالاً مهم ترین مسئله است، برایمان باقی مانده که مورد بررسی قرار دهیم، و آن از این قرار است که چنین گرایش قهقرائی را در سوسیال دمکراسی روسیه چگونه باید توضیح داد. به نظر ما توضیح این مسئله صرفاً از جنبه خصوصیات شخصی سردبیران رابوچایا میسل و یا از جنبه تأثیرات برنشتینیسم متداول صحیح نیست. ما معتقدیم که توضیح این مسئله عمدتاً از طریق شرح خصوصیات غیرعادی رشد تاریخی سوسیال دمکراسی روسیه، که درک ناقصی از سوسیالیسم طبقه کارگر را سبب شده - و موقتاً می‌بایست باعث می‌شد - امکانپذیر می‌باشد.

در سالهای هشتاد و در آغاز سالهای نود، زمانی که سوسیال دمکراتها فعالیت عملی در روسیه را آغاز کردند، در وهله اول با نارودنایا ولیا مواجه گشته، از طرف اینان متهم به جدائی از مبارزه سیاسی، که از جنبش انقلابی روسیه به ارث رسیده بود، گشتند، و این امر با پلمیک مصرانه سوسیال دمکراتها همراه بود. در وهله دوم، با محافل لیبرال روسیه مواجه گشته، که آنان نیز از چرخشی که در جنبش انقلابی به وقوع پیوسته بود - از گرایش نارودنایا ولیا به سوسیال دمکراسی - ناراضی بودند. پلمیک دو لایه در حول مسئله سیاست متمرکز گردید. در مبارزه بر علیه درک های ناقص پیروان نارودنایا ولیا، که سیاست را به توطئه چینی محدود می‌نمودند، امکان گرویدن سوسیال دمکراتها به مخالفت با سیاست در کل وجود داشت، که در بعضی اوقات نیز چنین شد (البته با چنان درک ناقصی از سیاست که در آن زمان متداول بود). از طرف دیگر، سوسیال دمکراتها غالباً با ابراز تأسف‌های مجامع لیبرال و رادیکال «جامعه» بورژوازی، از این قبیل که انقلابیون ترور را به کنار گذاشته‌اند، مواجه می‌گشتند؛ این افراد کسانی بودند که از سر جان خود می‌ترسیدند و در لحظات تعیین کننده‌ای پشتیبانی خود را از قهرمانانی که به حکومت مطلقه ضربه وارد می‌نمودند قطع می‌ساختند، همین افراد ریاکارانه سوسیال دمکراتها را متهم به بی‌تفاوتی به سیاست کرده، آرزوی به وجود آمدن مجدد حزبی را می‌نمودند که برای ایشان معجزه کند. طبیعتاً، سوسیال دمکراتها نفرتی از این افراد و سخنانشان به دل گرفته، و به طرف فعالیت عادی تر، ولی جدی تر در زمینه ترویج در میان پرولتاریای صنعتی شتافتند. در آغاز غیرقابل اجتناب بود که چنین فعالیتی، محتوی ناقصی داشته باشد، که تبلور آنرا در اظهاریه برخی سوسیال دمکراتها باید یافت. لیکن این کمبودها، آن سوسیال دمکراتهایی که حداقل اهداف تاریخی وسیع جنبش طبقه کارگر روسیه را به فراموشی نسپرده بودند، متوحش نساخت. چه اشکالی دارد که در برخی اوقات سخنان سوسیال دمکراتها مفاهیم ناقصی را بیان کند وقتی که فعالیت‌هایشان زمینه وسیعی را دربر می‌گیرد. آنان خود را به توطئه‌های بی‌فایده تسلیم نکرده، با بالایلایکین های (۵) لیبرالیسم بورژوازی قایمباشک بازی نکرده، بلکه به طرف طبقه‌ای می‌روند که تنها طبقه انقلابی واقعی است و به رشد نیروهایش کمک می‌رسانند! آنان معتقد بودند که این

نواقص کار با هر گامی که به گسترش ترویج سوسیال دمکراتیک منجر می شد تدریجاً از بین خواهد رفت. و این تا درجه قابل ملاحظه‌ای چیزی است که در واقعیت رخ داد. آنان از ترویج شروع کردند و پس از آن دست به تبلیغ وسیعی زدند. طبیعتاً، تبلیغ گسترده تعداد فزون یابنده- ای از کارگران آگاه پیشرو را به صحنه می آورد؛ تشکیل سازمانهای انقلابی شروع شد (گروه مبارزه سن پترزبورگ، کیف و دیگر مناطق و اتحادیه کارگران یهودی). این سازمانها طبیعتاً شروع به ادغام شدن نمودند و سرانجام در این امر موفق گردیدند: آنان متحد گشته و حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه را بنا نهادند. به نظر می رسید نقائص قدیمی که دیگر دلیلی بر موجودیتشان وجود نداشت کاملاً به دور انداخته می شوند. ولی اوضاع به گونه دیگری اتفاق افتاد: گسترش تبلیغ، سوسیال دمکراتها را با قشر عقب مانده و تحتانی پرولتاریا روبرو کرد؛ برای جلب این قشر لازم می آمد که مبلغ خود را با نازل ترین سطح شعور وفق دهد، او آموخت که «خواستها و ملاحظات لحظه مشخص» را به پیش کشد و آرمانهای سوسیالیسم و مبارزه سیاسی را عقب راند. طبیعت فعالیت آماتوری و ناقص سوسیال دمکراتها، روابط بسیار ضعیف میان محافل آموزشی در شهرهای مختلف، و بین سوسیال دمکراتهای روسیه و رفقاییشان در خارجه که دانش ژرف و تجارب انقلابی غنی تری و نیز افق سیاسی وسیع تری را دارا بودند، طبیعتاً این جنبه (مطلقاً اساسی) فعالیت سوسیال دمکراتیک را به طرز مبالغه آمیزی عمده نمود، که به افرادی امکان آنرا می داد که جوانب دیگر را به فراموشی سپرده، بخصوص این که با هر عقب گردی پیشروترین کارگران و روشنفکران از صفوف ارتش مبارز به بیرون پرتاب شده، بدان صورت که رسوم و تداوم اصیل انقلابی هنوز نمی توانست تکامل یابد. در این مبالغه بی انتهای یک جنبه از فعالیت سوسیال دمکراتیک است که دلیل اصلی عقب گرد تأسف آور از آرمانهای سوسیال دمکراسی را می یابیم. به این جنبه مبالغه آمیز، اشتیاق نسبت به یک کتاب مد روز، جهل از تاریخ جنبش انقلابی روسیه، و ادعای بچه گانه مبتکر بودن را اضافه کنید، آنگاه تمام عناصر لازمی را که برای برپا ساختن «گرایش قهقرانی در سوسیال دمکراسی روسیه» ضروری است، در اختیار خواهید داشت.

بنابراین، ما مجبوریم که به تفصیل در مورد رابطه فی مابین قشر پیشرو طبقه کارگر و اقشار عقب مانده تر، و اهمیت کار سوسیال دمکراتیک در میان این دو بخش توضیح دهیم. تاریخ جنبش طبقه کارگر در تمام کشورها نشان می دهد که آن قشر از طبقه کارگر که در موقعیت بهتری قرار گرفته است به ایده‌های سوسیالیسم هر چه سریع تر و آسان تر پاسخ می دهد. بطور عمده، از میان ایشان، عناصر پیشرو طبقه کارگر که از درون جنبش طبقه کارگر به پیش می آیند، آنان که اطمینان توده‌های کارگری را می توانند جلب نمایند، آنانی که تماماً خود را در خدمت آموزش و سازماندهی پرولتاریا قرار می دهند، آنانی که سوسیالیسم را آگاهانه قبول می نمایند، و آنانی که حتی مستقلاً تنوریهای سوسیالیستی می دهند، قدم به جلو می گذارند. هر جنبش زنده طبقه کارگر چنین رهبرانی، همچون، پرودون ها (Proudhons)، والیانته ها (Vaillants)، ویتلینگ ها (Weitlings) و ببل ها (Bebels) را عرضه کرده است. جنبش طبقه کارگر روسیه ما نیز امید می رود که در این مورد از جنبش اروپائی عقب نماند. در زمانی که جامعه تحصیل کرده علاقمندی خود را نسبت به ادبیات غیرقانونی و صادق از دست می دهد، در میان کارگران میل برانگیخته شده‌ای برای آموختن و برای سوسیالیسم رشد می یابد، قهرمانان واقعی از میان کارگران به پیش می آیند، آنانی که، علیرغم وضع نکبت بار زندگی‌شان، علیرغم حبس با اعمال شاقه دیوانه کننده کار کارخانه، آنقدر صفات و عزت نفس دارند که مطالعه و مطالعه و مطالعه نموده تا خود را به سوسیال دمکراتهای آگاه - «روشنفکران طبقه کارگر» - مبدل نمایند. در حال حاضر این «روشنفکران طبقه کارگر» در

روسیه موجودند و ما می بایستی چنان تلاشی کنیم تا مطمئن گردیم که صفوف ایشان دائماً تقویت می گردد، که احتیاجات فکری بلند بالای آنان رفع شده، که رهبران حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه از صفوف آنان بیایند. بنابراین، آن روزنامه‌ای که قصد دارد ارگان تمام سوسیال دمکراتهای روسیه گردد، می بایستی در سطح کارگران پیشرفته بوده و نه فقط سطح خود را مصنوعاً پایین نیاورد، بلکه بالعکس، دانماً آنرا ارتقاع دهد، و می بایستی تمام مسائل تاکتیکی، سیاسی و تنوریک سوسیال دمکراسی جهانی را دنبال نماید. فقط در آن حالت است که احتیاجات روشنفکران طبقه کارگر برآورده می گردد، که خود ابتکار راه کارگران روسی را، و بالنتیجه، راه انقلاب روسیه را در دست می گیرند.

پس از قشر پیشرو کارگران که تعداد محدودی هستند، قشر وسیع کارگران میانه به پیش می آیند. این کارگران نیز با شوق به سوسیالیسم می گرویند، در حوزه‌های مطالعاتی کارگری شرکت می کنند، روزنامه‌ها و کتب سوسیالیستی را مطالعه می نمایند، در تبلیغ شرکت می جویند، و فقط در این مورد که نمی توانند رهبران کاملاً مستقل جنبش سوسیال دمکراتیک طبقه کارگر گردند، با قشر قبلی متفاوتند. کارگر معمولی بعضی از مقالات روزنامه‌ای را که قرار است ارگان حزب گردد نخواهد فهمید، او نمی تواند درک جامعی از یک مسئله بغرنج تنوریک و یا عملی داشته باشد. این به هیچ وجه بدین معنی نیست که روزنامه باید سطح خود را تا سطح توده‌های خواننده خود تنزل دهد. روزنامه، بالعکس، سطح آنان را می بایست ارتقاء داده، کمک نماید تا کارگران پیشرفته از میان قشر میانه کارگران بیرون آیند. چنین کارگرانی، که در فعالیتهای محلی فرو رفته و اساساً به مسائل جنبش طبقه کارگر و مسائل فوری تبلیغاتی تمایل نشان می دهند، می بایستی هر فعالیت خود را با افکار مجموعه جنبش طبقه کارگر روسیه، هدف تاریخی آن و هدف نهایی سوسیالیسم مرتبط ساخته، و بنابراین روزنامه، که توده خوانندگان آن کارگران میانه هستند، بایستی سوسیالیسم و مبارزه سیاسی را با تمام مسائل محلی و کوچک مربوط سازد.

بالاخره، بعد از قشر میانی کارگران، توده‌ای که قشر تحتانی پرولتاریا را دربر می گیرد به پیش می آید. به احتمال قوی یک روزنامه سوسیالیستی تماماً و یا عمدتاً برای این قشر غیرقابل مفهوم باقی خواهد ماند (حتی در اروپای غربی تعداد رأی دهندگان سوسیال دمکرات از تعداد خوانندگان روزنامه‌های سوسیال دمکراتیک فزون تر است)، ولی احمقانه خواهد بود که نتیجه بگیریم که روزنامه سوسیال دمکراتها خود را تا عقب مانده ترین سطح ممکن کارگران تنزل دهد. تنها چیزی که از این منتج می گردد آنست که می بایستی شیوه‌های مختلف تبلیغ و ترویج را در میان این قشر بکار بست - نشریاتی که به زبان عامه نوشته شده، تبلیغ شفاهی و به ویژه اعلامیه‌هایی در مورد مسائل محلی را مورد استفاده قرار داد. سوسیال دمکراتها حتی نباید خود را بدین محدود سازند؛ کاملاً ممکن است که قدمهای اولیه در جهت آگاه کردن قشر تحتانی کارگران شکل فعالیتهای آموزشی قانونی را به خود بگیرد. برای حزب اهمیت فراوان دارد که از این فعالیتهای استفاده نموده، آنرا در آن جهتی که بیشترین نیازها را دارد راهنمایی کند، کارگران علنی را به زمینهای بکر فرستاده تا شخم زنند که بعداً مبلغین سوسیال دمکرات آن را بکارند. البته، تبلیغ در میان قشر تحتانی کارگران بایستی وسیع ترین زمینه را برای کیفیات فردی مبلغ و ویژگیهای محلی، صنعت مربوطه و غیره فراهم نماید. کائوتسکی در کتاب خود بر علیه برنشتین می نویسد «تاکتیکها و تبلیغات نبایستی با هم اشتباه گردند»، «متدهای تبلیغی می بایستی با شرایط محلی و فردی وفق داده شوند. هر مبلغی می بایست مجاز به انتخاب آن متدهای تبلیغی ای که در دسترس اش قرار دارد، باشد. یک مبلغ با سخنوری آتشین خود می تواند بزرگترین تأثیرات را بگذارد، دیگری با طعنه‌های نیش دارش،

سومی با شاهد گیری از اتفاقات متعدد، و غیره. زمانی که مردم به مبلغ نزدیک می شوند، تبلیغ نیز بایستی مناسب آنان باشد. مبلغ آنطور باید صحبت کند که سخنانش فهمیده شوند؛ و برای آغاز سخن بایستی از نکته‌ای شروع کند که برای شنوندگانش خوب آشنا باشد. تمام اینها پر واضح است، و فقط شامل حال تبلیغ در میان دهقانان نمی شود. صحبت نمودن با رانندگان تاکسی متفاوت است با آنچه با ملوانان در میان می گذاری، و همین امر در مورد کارگران چاپخانه نیز صدق می کند. تبلیغ بایستی اختصاصی بوده، ولی تاکتیکهای ما، فعالیت‌های سیاسی ما باید همگون باشد» (ص ۲-۳). این کلمات یک نفر نماینده برجسته تئوری سوسیال دموکراسی دربر دارنده یک ارزیابی عالی از تبلیغ، به عنوان بخشی از فعالیت عمومی حزب هستند. این کلمات بی پایگی وحشت آن کسانی را که تصور می کنند تشکیل یک حزب انقلابی هدایتگر مبارزه سیاسی، در مقابل تبلیغات قرار می گیرد و آنرا به عقب صحنه می اندازد و آزادی مبلغین را محدود می نماید، برملا می سازد. بالعکس، فقط یک حزب متشکل می تواند تبلیغ گسترده‌ای را به پیش برده، راهنمایی (و ماتریال) لازم جهت تبلیغ را برای مبلغین در مورد تمام مسائل اقتصادی و سیاسی تأمین نموده، از هر پیروزی تبلیغاتی محلی برای رهنمود دهی به تمام کارگران روسیه استفاده کرده، و مبلغین را به آن محل‌ها و محیط‌هایی اعزام کند که با بیشترین موفقیتها قادر به پیشبرد کارشان می باشند. فقط در یک حزب متشکل است که افرادی که استعدادهای کار تبلیغاتی را دارا هستند می توانند خود را تماماً در خدمت این امر قرار دهند - که هم به سود کار تبلیغی، و هم به سود دیگر فعالیت‌های سوسیال دموکراتیک می باشد. از این امر می توان مشاهده نمود که آن کسی که تبلیغ و ترویج سیاسی را فدای مبارزه اقتصادی می نماید، آن کسی که نیاز به متشکل نمودن جنبش طبقه کارگر در مبارزه یک حزب سیاسی را به فراموشی می سپرد، گذشته از هر چیز دیگری، خود را حتی از فرصت جلب مداوم و موفقیت آمیز قشر تحتانی پرولتاریا به آرمان طبقه کارگر محروم می نماید.

با وجود این، چنین بزرگ جلوه دادن یک جهت فعالیت‌های ما به زیان دیگر جهات، حتی گرایش به کنار انداختن دیگر مسائل، مملو از نتایج سهمگین برای جنبش طبقه کارگر روسیه خواهد بود. قشر تحتانی پرولتاریا حتی ممکن است که با تهمت‌هایی از قبیل این که پایه گذاران سوسیال دموکراسی روسیه می خواهند فقط از کارگران برای سرنگونی حکومت مطلقه از طریق دعوت ایشان به محدوده استرداد تعطیلات و اتحادیه‌های صنفی استفاده کنند، و آن هم بدون توجه به اهداف نهایی سوسیالیسم و وظایف فوری مبارزه سیاسی، دلسرد شوند. چنین کارگرانی همیشه ممکن است به دام هر طعمه نان خشکی که از طرف دولت و یا بورژوازی برایشان آماده شده، بیفتند (و خواهند افتاد). قشر تحتانی پرولتاریا، کارگران عقب مانده، ممکن است در تحت تأثیر موعظه رابوچایا میسل، به دامان بورژوازی و ایده به غایت ارتجاعی ای که کارگر نمی تواند و نمی بایست خود را به چیز دیگری مگر افزایش مردها و استرداد تعطیلات («احتیاجات لحظه‌ای») علاقمند نماید؛ این که کارگران می توانند و می بایست مبارزه کارگری را تنها با اتکا به خود، با «ابتکار شخصی» خود پیش برند، و نباید آنرا با سوسیالیسم ترکیب کنند؛ این که نبایست کوشش نمایند که مبارزه طبقه کارگر را به آرمان اساسی و پیشرفته تمام بشریت مبدل سازند، بیافتند. تکرار می کنیم، کارگران خیلی عقب مانده ممکن است به وسیله چنین ایده‌ای دلسرد گردند، ولی مطمئن هستیم که کارگران پیشرفته روسی، آنان که حوزه‌های مطالعاتی کارگران و فعالیت‌های سوسیال دموکراتیک را رهبری می کنند، آنان که زندانها و محلهای تبعید را - از آرچنجل گوپرنیا [استان آرچنجل - مترجم] تا سیبری شرقی - پر می نمایند، آنان این تئوری را با انزجار دور می اندازند. تنزل

دادن مجموعه جنبش به احتیاجات لحظه‌ای، معامله گری بر موقعیت عقب مانده کارگران، به معنی تطمیع بدترین تمایلات آنهاست. این بدین معنی است که رابطه فی مابین جنبش طبقه کارگر و سوسیالیسم را، فی مابین اهداف سیاسی کاملاً تصریح شده کارگران پیشرو و تجلی اعتراض خودبخودی توده‌ها را بطور تصنعی درهم شکنیم. بنابراین سعی رابوچایا میسل در ارائه یک گرایش مخصوص سزاوار توجه مشخص بوده و اعتراض شدیدی را می طلبد. تا زمانی که رابوچایا میسل، خود را ظاهراً با قشر تحتانی پرولتاریا وفق می دهد، با سماجت مسئله اهداف نهایی سوسیالیسم و مبارزه سیاسی را کنار می گذارد، بدون اینکه گرایش ویژه خود را اعلام نماید، سوسیال دمکراتهای زیادی فقط سر خود را تکان داده، امید دارند که با گسترش و رشد فعالیتشان اعضای رابوچایا میسل از تنگ نظری خود دست بردارند. با این حال، وقتی افرادی که تا بحال، فعالیت‌های پرثمر تدارک طبقه را انجام داده‌اند، به تنوریهای مد روز اپورتونیستی چنگ می اندازند و با اعلانهایی در مورد اینکه قصد دارند تمام سوسیال دمکراسی روسیه را در خدمت تدارک طبقه برای سالهای متوالی (اگر نه برای همیشه) بگیرند، گوشهای اروپا را کر کرده‌اند، و به عبارت دیگر، وقتی که افرادی که تا بحال برای ساختن یک بشکه عسل کار مفیدی را انجام داده‌اند، اکنون «در مقابل انظار عموم» شروع به ریختن پیمانتهای مملو از قیر به درون آن می کنند، آن هنگام وقتش فرا رسیده که ما بطور قاطع بر علیه چنین گرایش قهقرائی موضع گیریم!

سوسیال دمکراسی روسیه، هم به واسطه پایه گذارانش، اعضاء گروه آزادی کار، و هم به واسطه سازمانهای سوسیال دمکراتیک روسیه که حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه را بنا نهادند، همواره دو اصل ذیل را منظور داشته است: ۱) جوهر سوسیال دمکراسی، سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریائی با هدف به دست گرفتن قدرت سیاسی، انتقال مجموعه وسایل تولیدی به جامعه بمثابه یک کل، و تعویض اقتصاد سرمایه داری با سوسیالیستی است؛ ۲) وظیفه سوسیال دمکراسی روسیه سازماندهی حزب انقلابی طبقه کارگر روسیه که هدف فوریش سرنگونی حکومت مطلقه و به دست آوردن آزادی سیاسی است می باشد. هر کسی که از این اصول اولیه منحرف گردد (که دقیقاً در برنامه گروه آزادی کار فرموله گشته و در مانیفست حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه شرح آن رفته است)، در حقیقت از سوسیال دمکراسی منحرف گردیده است.

نگاشته شده در اواخر ۱۸۹۹

اولین چاپ در ۱۹۲۴

در مجله انقلاب پرولتری شماره ۸ و ۹

چاپ شده از متن کپی شده‌ای که به وسیله ناشناسی رونویسی گشته و از زیر نظر لنین گذشته است.

ترجمه از روی متن انگلیسی مجموعه آثار لنین

جلد ۴، ص ۲۸۵ - ۲۵۵

کمونیستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com

توضیحات

۱- گروه اتحاد مبارزه برای آزادی طبقه کارگر - به وسیلهٔ لنین در پانیز ۱۸۹۵ متشکل گشت. این گروه ۲۰ محفل مارکسیست را در سن پترزبورگ متحد نمود. فعالیت این گروه بر اساس اصول سانترالیسم و انضباط محکم بود. رهبری آن بر عهده گروه مرکزی ای متشکل از و.ا.لنن، ا.ا.وانویوف، پ.ک.زاپوروژتس، گ.م.کرژیزهانوسکی، ن.ک.کروپسکایا، ل.مارتف (ی.او.زودوربام)، م.ا.سیلویین، و.و.استارکوف و دیگران بود. با این وجود کل فعالیت اتحاد تحت رهبری مستقیم پنج تن از اعضای گروه به سرکردگی لنین بود. اتحاد به چند بخش محلی تقسیم می شد. کارگران آگاه پیشرویی همچون ا.و.بابوشکین و و.ا.شلگونوف گروهها را با کارخانه‌ها که در آنها سازماندهنگانی عهده دار جمع آوری اطلاعات و پخش نشریات بودند، مرتبط می ساختند. محافل کارگری در کارخانه‌های بزرگ به وجود آورده شدند.

برای اولین بار در روسیه گروه اتحاد مبارزه برای آزادی طبقه کارگر جنبش طبقه کارگر را با سوسیالیسم آشنا ساخت و از ترویج مارکسیسم در بین محافل که دربر دارندهٔ عدّهٔ قلیلی از کارگران پیشرو بودند به تبلیغات سیاسی در بین توده‌های وسیع پرولتاریا رسید. اتحاد جنبش طبقه کارگر را رهبری نمود و مبارزه کارگران برای خواسته‌های اقتصادی را با مبارزهٔ سیاسی بر علیه تزاریسیم مرتبط ساخت. در نوامبر ۱۸۹۵ اعتصابی را در کارخانهٔ نساجی تورنتون سازماندهی نمود. در تابستان ۱۸۹۶ اعتصاب معروف کارگران نساجی در سن پترزبورگ که ۳۰۰۰۰ کارگر در آن شرکت کردند، تحت رهبری اتحاد صورت گرفت. اتحاد جزوات و اعلامیه‌هایی برای کارگران منتشر ساخت و زمینه را برای انتشار رابوچیه دیلو آماده ساخت. انتشارات این گروه توسط لنین تنظیم می شد.

در شب ۸ (۲۰) دسامبر ۱۸۹۵ پلیس تزاری با دستگیری تعداد زیادی از اعضای رهبری کنندهٔ گروه از جمله لنین، ضربهٔ سختی بر آن وارد ساخت. یک شمارهٔ رابوچیه دیلو که آماده انتشار بود مصادره شد. اتحاد به دستگیری لنین و دیگر اعضا با انتشار اعلامیه‌ای که در آن خواسته‌های سیاسی آمده بود و برای اولین بار در آن به موجودیت اتحاد مبارزه اشاره می شد، واکنش نشان داد.

لنن در زندان به هدایت اتحاد ادامه داد، با رهنمودهایش به آن کمک کرد، نامه‌ها و اعلامیه‌های رمزگذاری شده‌ای را به خارج از زندان انتقال داد و مقالهٔ «دربارهٔ اعتصابات» (که اصل آن هنوز پیدا نشده است) و همچنین «طرح و توضیح برنامهٔ حزب سوسیال دمکرات را نوشت.

از نظر لنین اهمیت اتحاد بخاطر آغاز بنیان نهادن حزب انقلابی متکی به جنبش طبقه کارگر و هدایتگر مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا بود.

۲- گروه اتحاد مبارزه برای آزادی طبقه کارگر کیف در مارس ۱۸۹۷ تحت تأثیر گروه اتحاد مبارزه برای آزادی طبقه کارگر سن پترزبورگ بر طبق مصوبهٔ کنفرانس کیف که مقرر می داشت تمامی سازمانهای سوسیال دمکرات روسیه خود را به پیروی از سازمان سوسیال دمکرات سن پترزبورگ، اتحاد مبارزه برای آزادی طبقه کارگر بخوانند، به وجود آمد. این گروه سازمانهای سوسیال دمکرات روسی و لهستانی و گروهی از حزب سوسیالیست لهستان را متحد می نمود و در مجموع بیش از ۳۰ عضو داشت. گروه اتحاد مبارزه کیف با گروه اتحاد مبارزه سن پترزبورگ در ارتباط بود (از طریق تماسهای فردی و همچنین از طریق آشنایی با اعلامیه‌های سن پترزبورگ و نوشتجات لنین دربارهٔ مسائل برنامه‌ای: متن

دستنویس مقاله لنین «وظایف سوسیال دمکراتهای روس» به کیف فرستاده شد و رهبران سازمانهای سوسیال دمکرات کیف با آن آشنا بودند).

فعالیت‌های اتحاد مبارزه کیف توسط اعلامیه اول ماه مه ۱۸۹۷ آغاز شد که بطور وسیع در شهرهای جنوب روسیه پخش گردید. در آن سال گروه اتحاد مبارزه کیف ۶۵۰۰ نسخه از اعلامیه را در بیش از ۲۵ کارخانه کیف پخش کرد. در آن سال گروه مخصوصی از اتحاد دو شماره رابوچایا گازتا را به عنوان نشریه سوسیال دمکراتیک سراسری روسیه منتشر ساخت. کنگره نخست ح.ک.س.د.ر. در ۱۸۹۸ رابوچایا گازتا را به عنوان روزنامه رسمی حزب انتخاب نمود. انتشارات غیرقانونی اتحاد عمدتاً در شهرهای جنوب روسیه پخش می شد. علاوه بر تبلیغات، اتحاد کار ترویج را در محافل کارگری و میتینگ های کارخانه پیش می برد. گروه اتحاد مبارزه کیف در تدارک تشکیل کنگره نخست ح.ک.س.د.ر. فعال بود. مدت کوتاهی پس از کنگره اتحاد توسط پلیس سرکوب شد (وسایل چاپ رابوچایا گازتا که از کیف به اکاترینوسلاو منتقل شده بود به همراه مقدار زیادی نوشتجات غیرقانونی مصادره شد). دستگیریه‌ها در کیف و تعدادی از شهرهای بزرگ روسیه انجام شدند.

گروه اتحاد مبارزه کیف نقش بزرگی را در پیشرفت و سازمانیابی طبقه کارگر روسیه برای تشکیل حزب انقلابی مارکسیستی داشت. اعضای از گروه‌های سوسیال دمکرات که آزاد مانده بودند به زودی تشکیلات زیرزمینی را احیا نمودند که کمیته کیف ح.ک.س.د.ر. نام گرفت.

۳- اتحادیه عمومی کارگران یهودی لیتوانی، لهستان و روسیه (بوند)، در کنگره یهودیان سوسیال دمکرات در ویلنو در ۱۸۹۷ تشکیل شد. این اتحادیه به حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه در سال ۱۸۹۸ به عنوان «سازمانی خودمختار که استقلالش فقط در مورد مسائلی بود که مربوط به پرولتاریای یهودی می گشت» پیوست. بوند ناسیونالیسم و جداسازی را به درون جنبش طبقه کارگر آورد. بعد از اینکه کنگره دوم ح.ک.س.د.ر. تقاضایش در مورد اینکه به عنوان تنها نماینده پرولتاریای یهودی شناخته شود را رد کرد، از حزب جدا شد. در ۱۹۰۶ بوند دوباره بر طبق مصوبه کنگره چهارم (وحدت) ح.ک.س.د.ر. به حزب پیوست.

درون حزب بوندیست‌ها به صورت مداوم از جناح اپورتونیست («اکونومیستها»، منشویکها و انحلال طلبان) پشتیبانی کرده و بر علیه بلشویسم مبارزه نمودند. بوند با خواست برنامه‌ای بلشویکها مبنی بر حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، با طرح خواست خودمختاری فرهنگی - ملی به مخالفت برخاست. در دوره ارتجاع استولیپینی، موضع انحلال طلبانه اتخاذ کرد و در تشکیل بلوک ضد حزبی اوت فعال بود. در طول جنگ جهانی اول (۱۸-۱۹۱۴) موضع سوسیال شووینیستی اتخاذ کرد. در ۱۹۱۷ از دولت موقت ضدانقلابی پشتیبانی نمود و در جبهه دشمنان انقلاب اکتبر قرار گرفت. در سالهای مداخله نظامی خارجی و جنگ داخلی، رهبری بوند به نیروهای ضدانقلاب پیوست. همزمان تحولی در پایه توده‌ای بوند در جهت تمایل به همکاری با قدرت شوروی در حال شکل گیری بود. در سال ۱۹۲۱ بوند تصمیم به انحلال خود گرفت و بخشی از اعضای به حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بر طبق شرایط پذیرش آن پیوستند.

۴- سوسیال دمکرات - جزوه سیاسی و ادبی، متعلق به گروه آزادی کار که در لندن و ژنو در سالهای ۱۸۹۰-۱۸۹۲ به چاپ می رسید. چهار شماره آن منتشر شد. این نشریه نقش مهمی در گسترش عقاید مارکسیستی در روسیه داشت. گ.ویپخانف، پ.ب.آکسلرد و و.ازاسولویچ نویسندگان اصلی آن بودند.

۵- Balalaikin شخصیتی از اثر نویسنده روسی شچدرین در اثر وی *Modern Idyll* ؛ لیبرالی پرحرف، ماجراجو و دروغگو.